

# پیشهٔ سفر اطی

سیدحسن اسلامی<sup>۱</sup>

با وزوزهای بی خاصیت و مداوم خود، تنها هنرشن رنجاندن و آزردن دیگران است. قهرمان رمان خرمگس نیز «به خاطر زبان تندش»<sup>۲</sup> خرمگس نامیده شده است. گفتنی است که نام این نوشتۀ می‌توانست «خرمگسی به نام ناقد» باشد، که به دلیل گزندگی بیش از حد از خیر آن گذشت. یکی گرفتن ناقد و خرمگس، چنان رایج است که در برخی واژه‌نامه‌ها پس از بیان

۱. استادیار مؤسسه آموزش عالی ادبیان و مذاهب.  
2. *The Shorter Oxford Dictionary*, edited C. T. Onions, Oxford, Clarendon press, 1988, V.I, p. 458.

۳. اندیشه و سلوک: برگزیده اندیشه‌ها از شخصیت‌های معروف جهان به کوشش بهروز صفاچو، تهران، گفتار، ۱۳۷۸، ص ۸۲.  
۴. فرهنگ عرب‌بین، جاتانان گرین، ترجمه محمدعلی مختاری اردکانی، تهران، انتشارات ویستار، ۱۳۸۰، ص ۴۸.

۵. همان، ص ۱۷۸.  
۶. «منتقدین مثل مرگ هستند»، شرق، شماره ۹، ۱۳۸۴، آسفند ۹۹، ص ۱۷.

۷. نوشتن با دوربین، رو در رو با ابراهیم گلستان، پروز جاهد، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۹۵.  
۸. همان، ص ۲۰۳.

۹. اندیشه و سلوک: برگزیده اندیشه‌ها از شخصیت‌های معروف جهان، ص ۸۲.

۱۰. خرمگس، اتل لیلیان وینچ، ترجمه خسرو همایون‌پور، تهران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶، ص ۸۱.

تحقیر ناقدان و دشنام دادن به آنها به کهنگی پیشه نقد است. نویسنده‌گان، آفرینندگان و مبدعان، ناقدان را به نام‌های تحقیرآمیز و تندی خوانده‌اند. بنجامین دیزرائلی، ادیب و سیاستمدار انگلیسی، ناقدان را شکست خوردگان عرصه هنر و ادبیات<sup>۳</sup> و لامارتین، ادیب فرانسوی، نقد را قدرت مردم ناتوان می‌دانند.<sup>۴</sup> برنداز بهان، نمایشنامه نویس ایرلندی، منتقدان را به خواجه‌های حرم‌سراه‌مانند می‌کند که از روند تولید مثل و باروری باخبرند، اما خود توان زایندگی را ندارند.<sup>۵</sup> چانینگ پولاک، نمایشنامه نویس آمریکایی، نیز منتقد را آدم بی‌بابی می‌داند که دویلن را تعییم می‌دهد.<sup>۶</sup> خوان کارلوس اوئتی، نویسنده اروگوئه‌ای، با بدخلقی در باب ناقدان می‌گوید: «همیشه گفته ام که منتقدین مثل مرگ هستند. بعضی وقت‌ها دیر می‌کنند، اما همیشه می‌آیند». <sup>۷</sup> ابراهیم گلستان ناقدان را احمق و بی‌سواند دانسته<sup>۸</sup> و در حسرت دیدن یک ناقد باشурور مانده است: «اگر یک وقتی منتقدی گیر او مده که شعور داشته باشد، که بالاخره مردیم و ندیدیم؛ گفت: مردم اندر حسرت فهم درست».<sup>۹</sup> از میان تعبیر گزنه بر ضد منتقدان، شاید معروف‌ترین و تندترین آنها، اصطلاح «خرمگس» باشد. برخی بر آن‌اند که ناقدان خرمگسان معرکه هستند و مانع باروری و خلاقیت نویسنده‌گان می‌شوند. آتون چخوف از این دست کسان است.<sup>۱۰</sup> این در دل ناگفته بسیاری است که ناقد، خرمگسی بیش نیست و

ندارد و به جای به کار اندختن خلاقیت خود در راهی سازنده، جز تخریب بلد نیست و از این نظر، همانند خرمگس کاری جز رنجاندن دیگران و ایجاد مزاحمت ندارد. این تفسیر از نقد و تشییه ناقدان به خرمگس، ناقدان را بر انگیخته است تا بکوشند با تدقیق در معنای نقد و به دست دادن تعریف‌هایی خاص، نقد را از مفهوم مزاحم پیش‌ایند و به عنوان خود آب و آبرویی بیخشند و نشان دهند که نقد ضروری است و با عیب‌جویی متفاوت است. درباره این کوشش‌ها و درجه توفیق آنها، نگارنده در جای دیگر بحث کرده است.<sup>۱۸</sup> از این رو، از آن می‌گذریم. اما اینکه جای این پرسش است که نخستین بار چه کسی این تعبیر دقیق را درباره ناقدان به کار گرفت؟

به نظر می‌رسد که فرهنگ نقادی، این تعبیر را مدیون سقراط باشد. ظاهرآ او نخستین کسی است که به صراحت ناقدان را به خرمگس تشییه کرد و این مرده‌ریگ را برای همیشه به فرهنگ پسری سپرد. بدین ترتیب، او نه تنها، به گفته سیسرون، نخست فلسفه را از آسمان عظمت و بحث‌های کلی فرو کشید، به خانه‌ها بردا و آن را در گیر اخلاقی، زندگی و مسائل اخلاقی کرد<sup>۱۹</sup> – که در اینجا کاری به آن نداریم<sup>۲۰</sup> – افزون بر آن، حریبه‌ای نیرومند در

۱۱. فرهنگنامه شعری: بو اسلام آثار شاعران قرن سوم تا زاده همچوی، رحیم عفیفی، تهران، سروش، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۷۸۰.

۱۲. همان.

۱۳. لغت‌نامه‌علی اکبر دهدخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهدخدا، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۹۷۲۲.

۱۴. فرهنگ جامع پیشرو آریان پور، منوچهر آریان پور کاشانی و بهرام دلگشاوی، تهران، جهان‌رایانه، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۱۴۲.

۱۵. فرهنگ شرنو، محمدرضا جعفری، تهران، زریاب، ۱۳۷۸، ص ۴۷۵.

16. Webster's third New International Dictionary of the English Language Unabridged, editor in chief philip Babcock Gove, Massachusetts, Merriam - Webster Inc, 1993, p.927.

17. "a person who persistently annoys or provokes other with criticism, schemes, ideas, demands, requests, etc." The Random House Dictionay of the English Language, editor in chief Stuyart Berg Flexner, New York, Random House, 1987, p. 781.

۱۸. اخلاق نقد، سیدحسن اسلامی، قم، نشر معارف، ۱۳۸۳.

19. Routledge History of philosophy: From the Beginning to plato, edited by C. C. W. Taylor, London and New York, Routledge, 1997, v. I, p. 323.

۲۰. برای آشنایی بیشتر با نقش سقراط در زمینی کردن فلسفه، ر. ک: سقراط! زندگی و شخصیت، دبلیو. کی. گاتری، ترجمه حسن فتحی، تهران، فکر روز، ص ۱۸۱-۱۹۳.

معنای اصلی و حقیقی خرمگس، یعنی نوعی خرمگس درشت، معنای مجازی آن که همین ناقد باشد، آمده است. در این متون توسعه ناقد به معنای آدم عیب‌جو، خردگیر، نکته‌سنجد و مانند آنها است. عفیفی خرمگس را به مگس بزرگ و کنایه از مزاحم تعریف می‌کند و نمونه‌هایی از شعر شاعران را که خرمگس را به

این معنا به کار برده‌اند، نقل می‌کند؛ مانند سر وحدت را توان گفتن به نزدیکان راه در میان مجلس ماگر نباشد خرمگس<sup>۱۱</sup>

همچنین خرمگس زمانه به معنای مزاحم و خرمگسی کردن به معنای مزاحمت به کار برده شده است؛ مانند این شعر شیخ بهایی:

تو همایی، همایی چند کنی  
گاه جغدی و گاه خرمگسی<sup>۱۲</sup>

دهخدا در توضیح «خرمگس معرکه» می‌نویسد: «مگس بزرگ که در معرکه‌های قدیم با صدای خود مزاحم معرکه گیر می‌شود. کنایه از فرد مزاحم و ناجور در جمعی». <sup>۱۳</sup> واژه نامه دو زبانه آریان پور، gadfly را این گونه تعریف می‌کند:

۱. خرمگس، سگ مگس؛ ۲. آدم مزاحم، موی دماغ.

۳. خردگیر، منتقد سخت گیر». <sup>۱۴</sup> جعفری نیز در فرهنگ خود این معادل هارا برای واژه بالا ردیف می‌کند: «۱. خرمگس.

۲. عیب‌جو، آدم خردگیر، آدم نکته گیر، سرکوفت زن». <sup>۱۵</sup>

این برداشت اختصاصی به فرهنگ فارسی ندارد، بلکه در واژه‌نامه‌های یک زبانه انگلیسی نیز شاهد این تلقی هستیم. برای نمونه، فرهنگ وبستر درباره معنای مجازی gadfly، (خرمگس) می‌نویسد: کسی است که با انتقاد مداوم شخص را به کاری خاص به ویژه تحلیل ایده‌ها بر می‌انگیزد.<sup>۱۶</sup>

فرهنگ راندوم هاومن نیز در تعریف خرمگس می‌نویسد: «شخصی که پیوسته با نقدها، طرح‌ها، خواسته‌ها و مانند آن، دیگران را می‌آزارد یا به سنته می‌آورد». <sup>۱۷</sup> خلاصه کنیم، ناقد خود کاری جز ایراد گرفتن به دیگران



اختیار طاعنان نهاد تا ناقدان را بدان فرو کویند. مگر ناقدان چه هیزم تری به او فروخته بودند که چنین جفایی در حق آنان روا داشت؟

واقع آن است که سقراط، این تعبیر را درباره خود به کار برد و در حقیقت اگر جسارتی کرد به خودش بود، نه به دیگران. وی در دفاعیه معروفش،<sup>۲۱</sup> خویشتن را به خرمگسی نامید که آرامش از اسباب فربه و به خواب رفته می‌گیرد و آنان را بر می‌آشوبد. برای اینکه درست بدایم مقصود سقراط از این تعبیر چیست، بهتر است که دفاعیه یا آپولوژی او را بازخوانی کنیم.

#### دفاعیه سقراط

سقراط در هفتاد سالگی، به اتهام بدکیشی، توهین به خدایان المپ، انکار برخی معتقدات دینی و سرانجام فاسد ساختن عقاید جوانان به دادگاه عمومی فراخوانده شد و با همین اتهامات به مرگ محکوم شد و با آنکه امکان رهایی از این محکومیت را داشت، مرگ بر اساس قانون راضیلت و گریز رازذیلت خواند. وی با تحلیل کیفرخواستی که بر ضد او صادر شده بود، اهل آتن را که در دادگاه بودند، مخاطب ساخت و از آنان خواست تا مبادا با کشتن او مرتکب خطای شوند؛ زیرا که او هدیه خداوند به مردم آتن است. در اینجا بود که او بالحنی طنزآسود، خود را خرمگسی خواند و دولت شهر آتن را به اسی اصلی اما سنگین و فربه شده بر اثر کم تحرکی تشییه کرد که نیازمند مزاحمت آن خرمگس است تا از کرختی بیرون آید. وی خطاب به حاضران در دادگاه گفت:

«آتینیان! من برای خود از خود دفاع نمی‌کنم، بلکه در اندیشه شما هستم تا با کشتن من دست به گناه نیالاید و در برابر خدا مرتکب کفران نعمت نشوید؛ چه اگرمرا از میان بردارید، به آسانی نخواهید توانست کسی پیدا کنید که مانند من از جانب خدا به یاری شهر شما فرستاده شده باشد. همچنان که اگر اسی بزرگ و اصلی به سبب فربهی به تن آسایی گراید، به تازیانه و مهمیز نیاز پیدا می‌شود، مرا نیز خدا برای آن فرستاده است که همواره شما را بجنبانم و برانگیز و سرزنش کنم. از این رو، چنان که گفتم، کسی چون من به آسانی نخواهید یافت. پس سخن مرا پذیرید و مرا به حال خود گذارید، ولی گمان می‌کنم از سخن‌های من خواهید رنجید و چون کسی که از خواب بیدارش کرده باشند،

برآشته خواهید شد و مطابق آرزوی آنتیتوس<sup>۲۲</sup> بی‌پروا امراهه مرگ مسحکوم خواهید کرد و دوباره به خواب سنگین فرو خواهید رفت، مگر آنکه خدا بر شمار حرم آورد و برای بیدار کردن شما کسی دیگر بفرستد».<sup>۲۲</sup>

در این قطعه معروف، سقراط خود را خرمگس می‌نامد و شهر به خواب رفته آتن را که وجود آن اخلاقی اش کرخت شده است، به اسی سنگین تشییه می‌کند. ممکن است پرسش شود که در این قطعه هیچ اشاره‌ای به خرمگس نشده است. درست است، لیکن در ترجمه‌های انگلیسی معتبری که از این رساله شد است، به صراحت تعبیر خرمگس به کار رفته است. برای مثال در ترجمه جووت سه بار این کلمه تکرار شده. در ترجمه راس نیز یک بار به کار گرفته شده است. به نظر می‌رسد که هر دلیلی مرحوم لطفی نخواسته است عین سخنان سقراط را به فارسی برگرداند و تعبیر خرمگس را چنان گزنده یافته که روانداشته است که سقراط را به این عنوان بخواند؛ هر چند خود سقراط نه تنها از این تعبیر پرهیزی نداشته، که خود آن را پیشنهاد کرده است. در اینجا ترجمه انگلیسی این قطعه، به قلم جووت نقل می‌شود تا بتوان این دو متن را با یکدیگر سنجید:

Athenians, I am not going to argue for my own sake, as you may think, but for yours, that you may not sin against the God by condemning me, who am his gift to you. For if you will not easily find a successor to me,

۲۱. گفتنی است که سقراط خود هرگز متنی ننوشت و دانش درباره او عمدتاً از طریق شاگرد و دوستش افلاطون و کمتر از او از سوی ارسطو و کسنوфон است. اینکه سقراط واقعی که بود و آیا تصویر ارائه شده به وسیله افلاطون تمام نما است یا خیر، خود یکی از بحث‌های دراز دامان تاریخ فلسفه است. برای توضیح بیشتر در این باب ر. ل: سقراط، کارل یاسپرس، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ص ۹۷-۹۵. ۲۲. آپولوژی، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۲۷-۲۸.

کنید که مرا به سادگی تسلیم مرگ کنید. آن گاه باقی مانده زندگی خود را به خواب روید، مگر آنکه خداوند از سر عنایت به شما خرمگس دیگری برایتان بفرستد».

در ترجمه دبلیو. اچ. دی. راس نیز یک بار تعبیر خرمگس به کار رفته است و در آن اشاره شده که آتن مانند اسب سنتگینی است که نیازمند خرمگسی است تا از خواب بیدارش کند.<sup>۲۴</sup>

ترجمه انتشارات پنگوئن نیز به همین صورت است.<sup>۲۵</sup>

ترجمه بالا، به زیبایی ترجمه مرحوم لطفی نیست، لیکن از آن دقیق تر است و هدف نیز همین است. نکته اساسی در این متن، استفاده سقراط از زبان تمثیلی و سخن‌آلد و تأکید بر خرمگس بودن خویش است؛ مسئله‌ای که لطفی نخواسته و نپسندیده که آن را در ترجمه خود منعکس کند. سقراط این تعبیر را در جمهوری نیز به کار برده است. در کتاب نهم از زبان سقراط چنین آمده است: «روحی هم که اسیر استبداد است، هرگز نمی‌تواند آنچه را خود می‌خواهد، به انجام رساند، بلکه نیش هوش شهوت او را به هر جا خواهد می‌کشاند. بدین جهت چنین روحی همواره مستحکم اضطراب و پیشمانی است».<sup>۲۶</sup>

در اینجا نیز مرحوم لطفی تعبیر خرمگس را حذف کرده است و به جای آن نیش هوش شهوت نشانده است، لیکن ترجمه جوت به این صورت است:

and also the soul which is under a tyrant (I am speaking of the soul taken as a whole) is least capable of doing what she desires; there is a godfly which goads her, and she is full of trouble and remorse.<sup>۲۷</sup>

ترجمه پیشنهادی این قطعه چنین است:

«همچنین روحی که زیر سلطه مستبد است (من از روح به صورت یک کل سخن می‌گویم)، کمترین توانایی انجام خواسته خود را دارد؛ خرمگسی وجود دارد که اورانیش می‌زند و او

23. *Apology*, by plato, translated by Benjamin Jowett, in Great Books of the Western World, editor in chief Mortimer J. Adler, Chicago. Encyclopedia Britannica, INC, 2003, V. 6, p. 207.

24. *Great Dialogues of Plato*, translated by W. H. D. Rouse, New York, Mentor Books, 1964, p. 436.

25. *The penguin book of Historic Speeches*, edited by Brian MacArthur, 1996, in Microsoft Encyclopedia. 2003[ DVD].

. ۲۶. جمهوری، دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۲۲۴-۱۲۲۵.

27. *The Republic*, translation by Benjamin Jowett, book nine, p. 419.

who, if I may use such a ludicrous figure of speech, am a sort of gadfly, given to the state by God; and the state is a great and noble steed who is tardy in his motions owing to his very size, and requires to be stirred into life. I am that godfly which God has attached to the state, and all day long and in all places am always fastening upon you. Arousing and persuading and reproaching you. You will not easily find another like me, and therefore I would advise you to spare me. I dare say that you may feel out of temper (like a person who is suddenly awakened from sleep), and you think that you might easily strike me dead as anytus advises, and then you would sleep on for the remainder of your lives, unless God in his care of you sent you another godfly<sup>۲۸</sup>.

قطعه فوق را می‌توان این گونه ترجمه کرد:

«آتبیان! آن گونه که ممکن است بپنداشید، نمی‌خواهم برای خاطر خود مجاجه کنم، بلکه برای شما چنین می‌کنم. مبادا که با محکوم کردن من که هدیه خداوند هستم، در برابر شگناهی مرتکب شوید؛ زیرا اگر مرا بکشید، به آسانی جانشینی برایم نخواهید یافت؛ چون که من - اگر اجازه دهید که از چنین زبان مضحکی استفاده کنم - کم و بیش، خرمگسی هستم که خداوند به این سرزمین بخشیده است و این سرزمین اسب اصلی است که به سبب وزن بسیارش حرکاتش کند گشته و نیازمند آن است که او را به زندگی برانگیزند. من آن خرمگسم که خداوند به این سرزمین در پیوسته است و هر روز و همه جا خود را به شما می‌چسبانم، شما را بیدار می‌کنم، بر می‌انگیزم و به انتقاد از شما می‌پردازم. شما به آسانی، کسی مانند من نخواهید یافت. بنابراین به شما توصیه می‌کنم که رهایم کنید. به جرئت می‌گویم که ممکن است مانند شخصی که ناگهان از خواب بیدارش کنند، خشمگین شوید و همان گونه که آتیتوس توصیه کرده است، فکر



لبریز از عذاب و تأسف است».

به نوشته راسل، سقراط: «خودش را به خرمگسی تشییه می کند که خداوند به شهر آتن فرستاده است». سپس بخش پایانی قطعه اصلی فوق را چنین نقل می کند: «من به جرئت می توانم بگویم که شاید شما مانند کسی که از خواب بیدارش کرده باشند، در خشم شوید و گمان کنید که می توانید همان طور که آنیتوس توصیه می کند، مرا به آسانی بکشید و باقی عمر را همچنان در خواب بگذرانید، مگر آنکه خداوند از راه مرحمت خرمگس دیگری به سراغ شما بفرستد».<sup>۲۸</sup>

برن بیت نیز در وصف سقراط می نویسد: «در مکالمات اولیه، او همان خرمگسی است که دست از پرسش برنمی دارد».<sup>۲۹</sup> آقای فولادوند در توضیح این جمله حاشیه می زند: «کنایه ای است به این موضوع که سقراط هنگامی که به انها فاسد کردن جوانان به محاکمه کشیده می شود، در دفاع از خویش در دادگاه خطاب به آنیان می گوید: شما مردم این شهر، مانند اسب تبلی هستید که احتیاج دارید برای اینکه به راه بیفتید، خرمگسی گاهی به شما نیش بزنند و من همچون آن خرمگس بوده ام...».<sup>۳۰</sup>

نمی دانم چراطفی از برگرداندن خرمگس خودداری کرد، شاید در متنی که در اختیار داشت این تعبیر به کار نرفته بود. در اینجا کاری به این مسئله نداریم؛ مهم آن است که امروزه در فرهنگ نقدی، کلمه خرمگس با نام سقراط گره خورده است؛ تا جایی که در اوآخر قرن نوزدهم یعنی بیش از دوهزار سال پس از مرگ سقراط، خانم اتل لیلیان وینچ، این جمله را در دهان یکی از قهرمانان رمان خرمگس می گذارد: «آن نیز چنین بود، اما به نسبت عظمتش تا اندازه ای کندرو بود و احتیاج به یک گدفلای (خرمگس) داشت تا بیدارش کند»؛<sup>۳۱</sup> یعنی سقراط.

خوانش گفت و گوهای سقراطی نشان می دهد که او از به کارگیری چنین تعبیری هیچ دریغ نداشته است و در واژگان او فراوان می توان این گونه تعبیری را یافت. الکبیادس، شاگرد محبوب و جاه طلب سقراط، در وصف گفتار سقراط می گوید: «وقتی سخنانش را می شنوی، به ظاهر ترهات و اباظیل می نماید؛ چه منظورش در کلماتی عامیانه و بی قدر پیچیده است؛ مثلاً از خر بارکش، آهنگر و پینه دوز و دباغ سخن می گوید و دائمآ حرف هایش را تکرار می کند؛ چنان که شنونده نادان ممکن است سخنگویی او را عامیانه بندارد و به ریشخند بگیرد».<sup>۳۲</sup>

اما چرا سقراط از این تعبیر گزنده به زیان خود سود می برد و

در دفاعیه اش به جای کوشش در جهت تعریف از خود، این گونه از خود و عمل خویش دفاعی ضعیف ارائه می کند؟ برای پاسخ به این پرسش بهترین کار تأمل در خود این دفاعیه است که می توان آن را همزمان بهترین دفاع از فلسفه نامید. کارل پوپر، دفاعیه سقراط را زیاراتی اثر فلسفی دانسته،<sup>۳۳</sup> در باب آن می نویسد: «بیش از همه آثاری که درباره فلسفه نوشته شده، علاقه دارم».<sup>۳۴</sup>

بنابراین شایسته است که با تحلیل این رساله هدف سقراط را از این تعبیر و کارکردش به دست آوریم. با مرور این رساله، متوجه پیشه سقراط و آموزه های اساسی وی می شویم. یکی از مریدان سقراط به نام کرفون، از پیشگوی معبد دلفی<sup>۳۵</sup> پرسید: «کسی داناتر از سقراط هست؟» از پرستشگاه پاسخ آمد که هیچ

۲۸. تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری، تهران، پرواز، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۴۸.

۲۹. فلسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب، بریان مگی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۲۷. این ارجاع را نخست در این متن دیدم؛ هر هنگ تحقیق، سید محمد دامادی، ورامین، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱.

۳۰. همان، پانوشت.

۳۱. خرمگس، ص ۸۰، ترجمه دیگری از این رمان، به دست داریوش شاهین صورت گرفته و به همت انتشارات جاویدان منتشر شده است.

۳۲. پنج رساله: شجاعت، دوست، ایون، پروتاگوراس و مهمانی، افلاطون، ترجمه محمد صناعی، تهران، هرمس، ۱۳۸۲، ص ۲۶۴. نیز مقایسه کیدا: مهمانی در دوره آثار، ترجمه لطفی، ج ۱، ص ۴۷۶.

۳۳. فلسفه از دید من، کارل پوپر، در فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم اندازها، علی پایا، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰.

۳۴. همان، ص ۲۱۹. ترجمه دیگری از مقاله پوپر به این شرح منتشر شده است: تصویری که من از فلسفه دارم، در جلد میزرا: فلسفه به روایت فیلسوفان، گرداورنده گان: چارلز جی. بونتیمو و اس. جک اولد، ترجمه مسعود علیا، قتوس، ۱۳۸۵، ص ۹۱-۶۹.

۳۵. کاهنی در معبد دلفی، واقع در شهر دلف در یونان باستان که پیام آپولون را به مردم مستقل می کرد و سخنانش غالباً دو پهلو و نیازمند تفسیر بود.

دیگر حیوانات متمایز می‌سازد، آن است که خودش رانیک بشناسد و هیچ چیزی را بی محاک و آزمون نپذیرد. زندگی مقلدانه از نظر او، ارزش زیستن ندارد و این روح تعلیم سقراطی است. بدین ترتیب، وظیفه او آن است که دیگران را متوجه ضرورت خودشناسی کند و می‌گوید که حتی اگر آزادش کنند، باز به این مأموریت الهی خود ادامه خواهد داد: «اگر بگوییم: خاموش ماندن من خلاف اراده و فرمان خداست، باور نخواهید کرد...، و اگر بگوییم: بزرگ‌ترین موهبت برای آدمی این است که هر روز درباره قابلیت‌های<sup>۴۱</sup> انسانی بگوید و بشنود و درباره خود و دیگران پژوهش کند، این را کمتر از سخن پیشین خواهید پذیرفت».<sup>۴۲</sup>

شگفت آنکه این آموزه یعنی «زندگی نیازمند ارزش زیستن ندارد»،<sup>۴۳</sup> در ترجمه مرحوم لطفی نیامده است، حال آنکه در ترجمه‌های انگلیسی موجود است و از گزین گویه‌های بنیادی سقراط به شمار می‌رود. برای مثال ترجمه جویت چنین است:

You will not believe that I am serious; and if I say again that daily to discourse about virtue, and of those other things about which you hear me examining myself and others, is the greatest good of man, and that the unexamined life is not worth living, you are still less likely to believe me.<sup>۴۴</sup>

کس داناتر از سقراط نیست». <sup>۴۵</sup> این تمجید الهی، سقراط را شگفت‌زده می‌کند و او که خسود را چنان دانانمی دارد، در پی روش‌نگری این راز بر می‌آید که چرا داناترین شخص معرفی شده است. از این رو، به کند و کاو می‌پردازد و با کسان گوناگون به بحث می‌نشیند. نخست نزد دولتمردی آتشی که به دانایی شهره است، می‌رود و پس از گفت و گو، برخلاف انتظار خود او را دانانمی‌یابد؛ زیرا آن شخص نه تنها نادان است، بلکه به این نادانی هم جاهم است. سقراط نتیجه می‌گیرد که از او داناتر است: «زیرا اگر چیزی را ندانم، خود را دانا به آن نمی‌پندارم».<sup>۴۶</sup> پس از آزمودن سیاست مردان، به آزمون شاعران می‌پردازد و به نتیجه همانندی می‌رسد. دیگر هنرمندان نیز از این آزمون سرفراز بیرون نمی‌آیند و سقراط نتیجه نویید کننده‌ای به دست می‌آورد: مردمان غالباً جاهم اند، لیکن به جهل خود آگاهی ندارند و بر عکس خود را دانا می‌پندارند و این پندار دانایی، سدّره تکامل، شناخت و فضیلت آنان شده است، لیکن سقراط از مردم یونان داناتر است؛ زیرا یک فقره اطلاعات بیش از دیگران دارد: علم به جهل خوبیش. آن گاه سقراط مقصود خداوند را در می‌یابد و آن را بربازان می‌آورد: «داناترین شما آدمیان، کسی است که چون سقراط بداند که هیچ نمی‌داند».<sup>۴۷</sup>

از این رو، سقراط وظیفه خود می‌داند تا نخست آنیان را به جهل خود واقع سازد و سپس آنان را به فرآگیری دانش و تخلق به فضایل برانگیزد. سراسر زندگی سقراط نیز کوششی است آرام ناپذیر برای آنکه دیگران را متوجه جهل خود سازد و به آنان نشان دهد که زندگی اصیل به همین خور و خواب و شهوت محدود نمی‌شود و زندگی را باید وقف تأمل و نظر کرد و بدین گونه گوهر انسانی خود را هویدا ساخت و به خدا تشیه جست. تلاش سقراط عمده‌تر در جهت ترویج این دو آموزه بوده است: نخست، شعار «خود را بشناس»<sup>۴۸</sup> و دوم آنکه زندگی نیازمند، ارزش زیستن ندارد.<sup>۴۹</sup>

از نظر سقراط اساسی ترین وظیفه انسانی هر کسی که او را از

. ۳۶. دوره آثار، ج ۱، ص ۱۵.

. ۳۷. همان، ص ۱۶.

. ۳۸. همان، ص ۱۸.

. ۲۹. سقراط در گفت و گوهای دیگر مانند پروتاکوراس (۱۰۹) اشاره می‌کند که این دستور بر دیوار معبد دلفی نگاشته شده است. درباره این آموزه و پرسش‌هایی در باب آن ر. ک: خود را بشناس: دعوتی به تأمل در پاره‌ای از مبانی نظری خودشناسی، در راهی به رهایی: جستارهایی در عقلاییت و معنویت، مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۲۱۱-۲۲۱.

40. Socrates, in Dictionary of philosophy: Eastern and Western Thought, William L. Reese, New Jersey, Humanities press, 1996, p. 717.

. ۴۱. مرحوم لطفی قابلیت را در برابر arête یونانی و virtue لاتین قرار داد است. دیگر مترجمان معمولاً این واژه را به فضیلت ترجمه می‌کنند.

. ۴۲. دوره آثار، ج ۱، ص ۳۶.

43. Unexamined life is not worth living.

44. Apology, p. 210.



## شیوه سقراط

حال سقراط با این باور که مأموریتی الهی دارد تا مردم را از خواب غفلت بیدار کند، راهی دشوار در پیش می‌گیرد و شیوه‌ای بر می‌گزیند که به شیوه سقراطی در تاریخ شهره است. او برای انجام دادن این مأموریت، دو کار می‌کند: نخست کوشش در جهت آگاه کردن مردم به ناآگاهی خویش، و دیگری تلاش در جهت معرفت زانی در آنان. روش نخست سقراط همان است که به طرز سقراطی Socratic Irony شناخته شده است. البته این طرز، به قصد سرگرمی با تحقیر مخاطب نیست؛ هدفی فراتر دارد و در پی بیدار ساختن و به حرکت درآوردن مخاطب یا شخص ثالثی است که در جمیع حضور دارد.<sup>۴۵</sup>

او با پیش گرفتن روش پرسش و پاسخ یا دیالکتیک می‌کوشد تا پر مدعایی و جهل مدعیان را عیان سازد. بخش عمده‌ای از رساله‌هایی که افلاطون فراهم آورده و در آنها سقراط قهرمان بحث‌ها است، پژواک همین تلاش است. در رساله اوتیفرتون، سقراط به اوتیفرتون که به نام دیانت و عدالت بر ضد پدر خود اقامه دعوا کرده است، نشان می‌دهد که حتی تصور روشن و تعریف درستی از دین و عدالت ندارد. هدف عمده رساله پروتاگوراس، آن است که روشن شود پروتاگوراس، معلم و سوفیست نامور یونانی، تنها مدعی دانش است و از دانش واقعی بسیار دور است. در رساله لاخس نیز سقراط خواستار ارائه تعریفی جامع از شجاعت می‌شود و با نقض تعاریف گوناگون، کاستی آنها را نشان می‌دهد. محور رساله خارمیدس تلاش ناموفق در تعریف مفهوم خویشتنداری است. در رساله لیزیس سخن از ماهیت دوستی می‌رود و سقراط نشان می‌دهد که به رغم بداحت ظاهری دوستی، به سادگی نمی‌توان آن را تعریف کرد و در رساله هیپیاس، سقراط می‌کوشد تا به نیکی نشان دهد هیپیاس، که خود را معلم معارف زندگی می‌داند و در پی تعلیم زیبایی‌هاست، خود تصویر روشنی از امر زیبایی ندارد.

دومین کار سقراط آن است که دیگران را به تأمل و دانش آفرینی برانگیزد. وی به مخاطبان خود می‌گوید که مادرش، فاینارتة ماما بود و زنان آتن را می‌زیاند. او نیز پیشه مامایی را از مادر به ارث برده و در پی زیاندن مردمان است. اما آنچه وی به دنیا می‌آورد، نوزادان معمولی نیستند، بلکه حاصل اندیشه و فرزندان معنوی ذهنی افراد است. وی پس از وصف دقیقی از

آنچه ماما انجام می‌دهد، پیشه خود را چنین معرفی می‌کند:

«هرچه در باره هنر مامایی گفتتم، درباره هنر من نیز صادق است، با این فرق که من به مردان یاری می‌کنم تا آسان بزایندن به زنان، و روح مردان را می‌زیانم، نه تن آنان را و بزرگ‌ترین امتیاز هنر من این است که هنگامی که مردی در شرف زاییدن است، می‌دانم که کودک ناقص و دروغین خواهد زاید یا فرزندی کامل و راستین». <sup>۴۶</sup>

بدین ترتیب، سقراط با به کارگیری طنزی خاص و نوعی قابلگی فکری، به انجام رسالت الهی خود مشغول می‌شود. برای این کار او هیچ داعیه دانش ندارد به صراحت می‌گوید که چیزی نمی‌داند و تنها از طریق پرسش‌گری مدام پیش می‌رود. وی ناتوانی خود را از ارائه دانش با اشاره به افسانه‌ای بیان می‌کند. زنان تازمانی که قدرت باروری و زایش دارند، نمی‌توانند ماما باشند، لیکن پس از آنکه این توانایی را از دست دادند و پا به سن گذاشتند، به آنان موهبت زیاندن دیگر زنان داده می‌شود. سقراط نیز چنین است: «من از جهتی دیگر نیز به ماما شبیه‌ام و آن اینکه خود هیچ گاه دانشی نمی‌زایم و کسانی که مرا سرزنش می‌کنند که همواره از دیگران می‌پرسم و خود پاسخ نمی‌دهم، چون پاسخی قانع کننده نمی‌دانم، حق دارم و اینک گوش فرادار تا علت آن را نیز تشریح کنم: خدا مرا مأمور ساخته که به زاییدن دیگران یاری کنم، ولی نه استعداد باردار کردن به من بخشیده است و نه توانایی زاییدن. از این رو، نه خود دانشی دارم و نه روح تاکنون توانسته است دانشی بزاید. کسانی که با من گفت و گویی می‌آغازند، نخست گیج و کندذهن می‌نمایند، ولی چون با من همنشینی می‌گزینند، اگر لطف الهی شامل حالشان باشد، با گام‌های بلند در راه دانش پیش می‌روند؛ در حالی که کوچک‌ترین نکته‌ای از من نمی‌آموزند، بلکه همه دانش‌های ۴۵. مرگ سقراط: تفسیر چهار رساله افلاطون، رومانو گواردینی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۳۰.

۴۶. رساله تهئه تووس، دوره آثار افلاطون، ج ۲، ص ۱۳۷۵.

توانایی خارق العاده عقلی خویش از پس هرگفت و گو و جدل فلسفی بر می‌آمد و نام و آوازه مدعيان، او را نمی‌فیرفت.<sup>۵۳</sup> آوازه سقراط به مثابه جدلگرایی قدرتمند همه جا پیچیده بود. هنگامی که منون، در میانه گفت و گو، عملأً به این توانایی سقراط پی می‌برد، می‌گوید: «پیش از آنکه با تو آشنا شوم، شنیده بودم یگانه هنر تو این است که همه را مانند خود حیران و درمانده کنی، اکنون نیز می‌بینم که مرا مسحور و گیج و درمانده ساخته‌ای». <sup>۵۴</sup> سقراط به هیچ کس در این باره رحم نمی‌کند. همه باید با او بحث کنند و یا قانعش سازند و یا از موضع خود عدول کنند. این حکم، حتی پیرمردان و کسانی را که براین باورند که بحث و گفت و گو به جوانان تعلق دارد، فرامی‌گیرد. در رساله ته‌ئه تنوس شاهد گفت و گوی بلندی در باره ماهیت دانش و شناسایی هستیم. طرف اصلی بحث سقراط جوانی است به نام ته‌ئه تنوس، اما سقراط مایل است که پای تنودورس را که مردی است جاافتاده و از دوستان پروتاگوراس سوفیست معروف، به بحث بگشاید؛ لیکن تنودورس از او می‌خواهد که: «پای من پیرمرد را به درون گود نکشانید و با جوانان چالاک کشته بگیرید». <sup>۵۵</sup> سقراط نیز می‌پذیرد و بحث را دنبال می‌کند، اما سرانجام خواسته و ناخواسته او را در گیر بحث می‌کند. در

. ۴۷ همان.

۴۸. نوع زندگی و آموزه‌هایش مایه پیدایش مکاتب متفاوت و گاه متعارضی شد. برخی از آموزه‌های عملی او را پیاست کشی را استنباط کردن، مانند آنیستیس و برخی نوعی خوشباشی را، مانند آریستیپ. در این باره ر. ک: تاریخ فلسفه، فردیک کاپلستون، ترجمه جلال الدین مجتبی، تهران، سروش، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۴۷.

۴۹. رؤای خود: تاریخ فلسفه غرب از یونان باستان تا رنسان، آتنونی گاتلیب، ترجمه لیلا سازگار، تهران، فقنو، ۱۳۸۴، ص ۱۸۸.

۵۰. السیرة الفلسفیه، محمد بن ذکریای رازی، تصحیح پول کراسوس و ترجمه عباس اقبال، تهران، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۴۳، ص ۹۱.

۵۱. خاطرات سقراطی، ص ۴۱.

۵۲. مهمانی، دوره آثار، ج ۱، ص ۷۸، نیز ر. ک: خاطرات سقراطی، کنستوفون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۴.

53. Scrates, John Beversluis, in A Companion to the philosophers, edited by Robert L. Arrington, Massachusetts, Blackwell Publishers, 1999, p. 514.

۵۴. منون، دوره آثار، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵۵. ته‌ئه تنوس، دوره آثار، ج ۲، ص ۱۳۹۳.

زیبا را در درون خود می‌یابند و آن گاه خدا و من به ایشان یاری می‌کنیم که آنچه یافته‌اند، بزایند». <sup>۴۷</sup>

سقراط با این باور، شبانه روز در زمستان و تابستان، در سراسر آن پرسه می‌زد و با لباسی ساده که در همه فصول سال یکسان بود و با پای برهمه، در پی این و آن می‌افتد و تقریباً کسی از گزندیش او در امان نبود. او زندگی زاهدانه و ساده‌ای داشت. <sup>۴۸</sup> کم می‌خورد و کم می‌خوابید و به ندرت به حمام می‌رفت<sup>۴۹</sup> و در پی ثروت و مال اندوزی نبود. شهرت سقراط به زندگی ساده چنان بود که بعدها بر مدعيان پیروی از او خرده می‌گرفتند که چرا سیرت او را دنبال نمی‌کنند. رساله السیرة الفلسفیه زکریای رازی در پاسخ چنین اتهامی نوشته شده است. به نوشته رازی مخالفانش پنداشتند که: «انا حائدون عن سیرة الفلاسفة ولا سیما عن سیرة امامنا سقراط المأثور». <sup>۵۰</sup> البته این سبک زندگی از نظر سوفیستی مانند آنیتفون، خود سرشار از نقص بود و او از آن برای نقد سقراط سود می‌جست و این سادگی را بر او خرده می‌گرفت و می‌گفت: «در گرما و سرما نیز تغییری در پوشش خود نمی‌دهی و هرگز کفش به پانمی کنی و پراهن نمی‌پوشی. پول هم از کسی نمی‌پذیری؛ حال آنکه صرف به دست آوردن پول، آدمی را شادمان می‌کند و تملک آن مایه آسایش و استقلال است. بنابراین اگر مانند همه آموزگاران سرمشقی برای شاگردان خود باشی، باید گفت که سرمشق نکبت و تیره روزی هستی».<sup>۵۱</sup>

حاصل آنکه سقراط با چنین زندگی بی‌آلایشی، وقت فراوانی برای دنبال کردن مأموریت خویشن داشت. در رساله مهمانی می‌خوانیم که سقراط پس از آنکه شبی را تا سحر در حال گفت و گو با دوستانش درباره ماهیت عشق گذراند، سحرگاهان راه ورزشگاه آتن را در پیش گرفت و «مانند همیشه روز را در آنجا گذراند...». <sup>۵۲</sup> وی از این فرصت فراوانی که در اختیار داشت، برای گفت و گو با هر کسی که با او مواجه می‌شد، بهره می‌گرفت و کسی از چشمان نیرومند و سماجت او ایمن نبود. به دلیل

اینچاست که تئودورس حرف دل خود را می‌زند: «سقراط، به راستی آسان نیست که کسی رویاروی تو بنشیند و به تو حساب پس ندهد و چنین می‌نماید که بر خطاب دم که پنداشتم تو مانند مردم لاکدمون مرا مجبور نخواهی کرد عربیان شوم. اگر راست خواهی، تو به سکیرون شبیه تری تا به مردم لاکدمون؛ زیرا لاکدمونیان به شخص دستور می‌دهند که یا عربیان شویا برو؛ ولی توروش آتایوس را داری و همین که چشمت به کسی می‌افتد، مجبورش می‌کنی که بر همه شود و با تو پیجه در افکند». <sup>۵۶</sup> سقراط خشنود از این وصف دقیق، اعتراض می‌کند: «تئودورس، با این تشییه بیماری مرانیک وصف کردی، ولی شاید نمی‌دانی که من از سکیرون بسی سرسخت‌ترم؛ زیرا با هر اکلس‌ها و تزهئوس‌های سخنوری درافتاده و از آنان کتک خورده‌ام و با این همه عشق این گونه زورآزمایی‌ها در من به حدی است که نمی‌گذارد از پیشه خود دست بردارم». <sup>۵۷</sup>

تراسیماخوس، سوفیست معروف، شیوه سقراط را این گونه صورت‌بندی می‌کند: «بگذاریم سقراط به بازی معمول خود مشغول شود؛ یعنی خودش از جواب دادن سرباز زند و به پاسخ‌های دیگران گوش فرادهد، بعد هم آنها را رد کند». <sup>۵۸</sup> همو سقراط را مخاطب ساخته، می‌گوید: «همواره سؤال می‌کنی و جوابی را که می‌شنوی، نمی‌پذیری و این راوسیله فضل فروشی قرار می‌دهی»، <sup>۵۹</sup> و با خنده تمسخرآمیزی ادامه می‌دهد: «این همان شیوه استهزانی سقراطی است». <sup>۶۰</sup>

همچنین سقراط، در گفت و گو با هیپیاس از او اجازه می‌خواهد که اگر ریشخندش نمی‌کند، سؤال‌های دقیقی کند و چون پرسش‌هاییش هیپیاس را کلاهه می‌کند، این گونه واکنش نشان می‌دهد: «عادت تو همیشه این است که در بحث مطالب گوناگون را به هم می‌آمیزی و از آن میان دشوارترین نکته‌هارا می‌گزینی و ساعت‌ها درباره آن موشکافی بیهوده می‌کنی و بدین سان موضوع اصلی بحث را زیاد می‌بری». <sup>۶۱</sup>

یکی از روشن ترین نمونه‌های شیوه سقراطی را در رساله هیپیاس بزرگ می‌خوانیم. هیپیاس سوفیستی نامور و پول‌ساز و پرادعا است که عقیده دارد آینه به زیستی را به جوانان می‌آموزد. سقراط در برابر او متواضعانه پرسش‌هایی مطرح می‌کند و می‌گوید که با مردمی عامی و ساده‌لوح، سروکار دارد که از او

.۵۶. همان، ص ۱۴۰۳.

.۵۷. همان.

.۵۸. جمهوری، افلاطون، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی،

.۵۹. همان، ص ۱۳۷۴.

.۶۰. همان، ص ۴۹.

.۶۱. هیپیاس (کوچک)، دوره آثار، ج ۲، ص ۶۹۵.

.۶۲. هیپیاس بزرگ، دوره آثار، ج ۲، ص ۵۷۸.

.۶۳. همان، ص ۵۸۱.

.۶۴. همان، ص ۵۹۵.

.۶۵. همان، ص ۵۹۶.

به نام دیوتیما، می‌گوید که دو گروه هرگز در پی کسب حکمت یا سوفیا(Sophia) نمی‌روند: نخست خدایان و آدمیان دانا؛ چون که از دانایی بهره‌ای به کمال دارند، گروه دیگر نادانا هستند؛ زیرا که اساساً به جهل خود آگاهی ندارند. در اینجا سقراط از آن زن می‌پرسد که در این صورت چون‌دگان حکمت چه کسانی هستند؟ او پاسخ می‌دهد که آنان کسانی هستند که در میانه دانایی و نادانی قرار دارند. بدن ترتیب: «فیلسف میانگینی است میان دانا و نادان». <sup>۷۰</sup> آرمان فیلسف رسیدن به دانایی است، اما پیش از حرکت باید خود را نادان بداند، و گرنه دلیلی برای تلاش نخواهد یافت. از این نقطه عزیمت، سقراط کار خود را آغازید و همه چیز را: «در معرض انتقاد قرار می‌داد و آزمود». <sup>۷۱</sup>

### حقارت و خشم آتن

علت آنکه دانش سقراط و شیوه او مایه خشم عامه مردم آتن می‌شد، آن است که آنان در برابر وی بود که برای نخستین بار به حقارت خویش پی می‌بردند و خود را چونان عروسکی در دستان چهره‌اش می‌یافتدند. آلکبیادس، شاگرد دلباخته سقراط و حاکم آتن، در عالم مستی و راستی بر این در درونی خود انگشت گذاشته، می‌گوید که سقراط او را بر آن داشته است که: «پنداشته ام زندگی پیشیزی نمی‌ارزد، اگر همان بمانم که هستم ... هر بار که با من گفت و گویی را می‌آغازد، ناچار می‌گردم اعتراف کنم که با اینکه زمام حکومت شهر آتن را به دست دارم، از حکومت بر خویشن ناتوانم. از این رو، گوش‌های خود را می‌گیرم و از نزد او می‌گریزم و می‌دانم که اگر نگریزم، ناچار خواهم شد تا پایان عمر در نزد او بمانم». <sup>۷۲</sup> به همین سبب: «بارها آرزو کرده‌ام او بمرد، ولی می‌دانم که اگر روزی این واقعه اتفاق بیفت درنج و اندوه‌هم بیشتر خواهد گردید. از این رو، نمی‌دانم با این مرد چه کنم». <sup>۷۳</sup> آلکبیادس و دیگران بر این نظرند که سقراط در دل، همه آنان را تحقیر می‌کند و بر

<sup>۶۶</sup>. همان، ص ۶۰۰.

<sup>۶۷</sup>. همان.

<sup>۶۸</sup>. تهه توتس، ص ۱۳۷۷

<sup>۶۹</sup>. آپولوی، ص ۱۵.

<sup>۷۰</sup>. رساله مهمانی، دوره آثار، ج ۱، ص ۴۵۵.

<sup>۷۱</sup>. سقراط، کارل یاسپورس، ص ۶۹.

<sup>۷۲</sup>. مهمانی، ص ۴۷۰.

و می‌گوید از طریق دفاعیات، باید در پی کسب اعتبار و ثروت برآمد و «مرد باید به آن کارها دل بیندد، نه به این موشکافی‌های بی معنی و خنده‌آور، تا به دیده مردمان ابله و ناتوان ننماید». <sup>۷۴</sup> سقراط آخرین تیر در ترکش خود را در اینجا رها می‌کند: «هیپیاس! تو مردی نیکبخت و توانا هستی که هم می‌دانی مرد چه باید بکند و هم وقت خود را به کارهای بزرگ صرف می‌کنی، ولی من گرفتار سرنوشتی شگفت‌انگیز که آواره و سرگردانم کرده است. چه هرگاه به دانشمندی چون تورسم و می‌خواهم در پنهان خود بگویم، پیش از آنکه درد مرا بشنود، زبان به دشnam و سرزنش می‌گشاید و می‌گوید: سقراط، دست از سخنان بیهوده بردار، ولی همین که پند شمارا می‌پذیرم و می‌گویم که مرد آن است که در دادگاه‌ها و انجمن شهر همه را با سخن شیفته خویش سازد، از چند تنی که هم نشینان من اند، خصوصاً آن مرد که همیشه به گفته‌های من خرد می‌گیرد، سرزنش و دشnam می‌شnom». <sup>۷۵</sup>

چنان نبود که دیگران از کنار این شیوه به سادگی و لبخندزنان بگذرند، بلکه غالب کسان از این شیوه نامعهود و خلاف متعارف به خشم می‌آمدند. طبق تجربه سقراط: «بسی کسان دیده ام که چون می‌خواستم نادانی را از ایشان جدا کنم، چنان برمی‌آشفتند که می‌خواستند مرا با دندان پاره پاره کنند و آماده بندگان باور کنند که آنچه می‌کنم، از روی نیک خواهی است و نمی‌دانستند که خدایان، بدخواه آدمیان نیستند و من نیز قصد بدخواهی ندارم، بلکه تنها از آن رو چنان می‌کنم که خدایان اجازه نداده اند که ناحق را حق بخوانم و حق را پوشانم». <sup>۷۶</sup>

وی همچنین از این دشمنی گسترده در دفاعیه خود نام می‌برد؛ زیرا اوی دارای دانشی است خاص که با دانش‌های متعارف یکی نیست؛ یعنی آگاهی به نادانی خود. <sup>۷۷</sup> در اندیشه سقراط، این علم به جهل خود مقدمه‌ای است برای فلسفه ورزی. در حقیقت با سقراط است که فلسفه از معنای پیشین خود یعنی دانایی می‌گسلد و به معنای جدیدش یا عشق به دانایی پیوند می‌خورد. در رساله مهمانی شاهد این معنای جدید هستیم. سقراط از زبان زنی کاردان

خرمگس است. با این کار خواب آتنیان را می‌آشفت و آنان را متوجه هدف عالی تری در زندگی می‌کرد و بر زندگی حقیرانه آنان تماسخر می‌زد. وی این کار را بانقد شیوه زیست و تفکر آنان انجام می‌داد. به گفته آدو: «سقراط همچون خرمگس مخاطبان خود را با پرسش‌هایی که شخص آنها را زیر سؤال می‌برند و آنان را وامی دارند تابه خود توجه کنند و مراقب خود باشند، نیش می‌زنند».<sup>۷۴</sup>

بدین ترتیب، وی خود را معتقد و ناقد وضع اجتماعی آتن می‌دانست و پیش از آنکه دیگران او را خرمگس بنامند، بی‌هیچ شرمی خود را به این نام خواند و به آیندگان گفت. در نتیجه این روش سقراط بود که بعدها فلسفه با نقد و عیب جویی گره خورد؛ تا جایی که گفته شد: «فلسفه برای عیب جویان است».<sup>۷۵</sup>

### کنش نقد

در واقع، نقد گونه‌ای کشنده‌ای سقراطی است و ناقد، از هر جنس که باشد، راهپوی سقراط ناقد با نقدهایش، تعارضی واقعی با

۷۴. همان، ص ۴۷۱، ۴۷۴ و ۴۷۶.

۷۵. انسانی، بسیار انسانی، کتابی برای جان‌های آزاده، فردیش نیچه، ترجمه سعید فیروزآبادی، تهران، جامی، ۱۳۸۴، ص ۲۸۳.

۷۶. غروب بتان یا چگونه می‌توان با پتک فلسفه نوشت، فردیش نیچه، ترجمه مسعود انصاری، تهران، جامی، ۱۳۸۱، ص ۸۲.

۷۷. نیچه در برابر سقراط، همچون موارد متعدد دیگری، موضوعی دوگانه دارد: گاه او را ساخت می‌ستاید و گاه او را تحقیر می‌کند و این «دلک» را آماج حملات خرد کننده خود قرار می‌دهد و همین خود جلوه دیگری است از تأثیر قدرتمند سقراط بر آیندگان.

۷۸. کار دوشنگنی، بابک احمدی، تهران، نشر مرکز، ۳۸، ص ۲۰۵.

۷۹. نیچه: درآمدی به فهم فلسفه درزی او، کارل پاسپرس، ترجمه سیاوش جمادی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳، ص ۷۰۱.

۸۰. آپولوژی، ۲۶.

۸۱. همان.

۸۲. «خرمگس سمجحی که بر خود پستنده‌ترین ملت‌ها نشسته است؛ خنده زن بر همه فضیلت‌های مشکوک که بر هر مرکوب و هر کبری سوار می‌شود». چنین گفت رشته، فردیش نیچه، ترجمه داریوش آشوری، تهران، آگاه، ۱۳۵۵، ص ۲۸۵.

۸۳. منبر البعلبکی در باب معنای مجازی خرمگس چنین می‌نویسد: «شخص بزعج او بوقظ من سبات عمیق». المورد: قاموس انگلیزی-

عربی، منبر البعلبکی، بیروت، دارالعلم للملائیین، ۱۹۹۱، ص ۳۷۶.

۸۴. فلسفه باستانی چیست، پی بر آدو، ترجمه عباس باقری، تهران، علم، ۱۳۸۲، ص ۵۳.

85. The Philosopher's Toolkit: A Compendium of Philosophical and Methods, Julian Baggini and Peter S. Fosl, Oxford, Blackwell Publishing, 2003, p. I.

حقارت‌شان می‌خندد و این مسئله آنان را به خشم می‌آورد.

شیوه سقراطی موجب شد که بعدها کسی مانند نیچه از او عنوان «بزرگ‌ترین مجادله گر کوچه و خیابان‌های آتن»<sup>۷۵</sup> و «اریشخندگر بزرگ»<sup>۷۶</sup> یاد کند<sup>۷۷</sup> بیان حقیقت در قالب طنز خود شیوه‌ای شده است که کسانی آن را نمونه عالی تفکر و روشن‌اندیشی دانسته و نوشه‌اند: «نمونه عالی روشنگر، دلک شاه لیر است؛ ناقدی که همواره حقیقت را می‌گفت، اما با طنز و کنایه».<sup>۷۸</sup>

خاصیت کار سقراط آن بود که مخاطبانش، با احساس حقارت کنند و در پی کشتن او برآیند، یا تن به واقعیت داده در پی رفع جهالت خود بکوشند.<sup>۷۹</sup>

با چنین شیوه‌ای سقراط روزگار گذراند و چون در آخر عمر خویش به دادگاه فراخوانده شد، با تشریح شیوه خویش مصراهه گفت: «آتنیان! شمارا دوست دارم و محترم می‌شمارم، ولی فرمان خدارا محترم ترا از فرمان شما می‌دانم. از این رو، تا جان در بدن دارم، از جست و جوی دانش و آگاه ساختن شما به آنچه باید بدانید، دست برخواهیم داشت و هرگاه یکی از شمارا ببینم، به عادت پیشین خواهیم گفت: ای مرد! با آنکه اهل آتن هستی، یعنی شهری که به دانش و نیرو مشهورترین شهر جهان است، چگونه شرم نداری از اینکه شب و روز در اندیشه سیم و زر و شهرت و جاه باشی، ولی در راه دانش و بهتر ساختن روح خود گامی بر نداری؟»<sup>۸۰</sup> به همین سبب آنیتوس، یکی از مدعيان سقراط، خطاب به قضات گفت: «یا نمی‌بایست سقراط را به دادگاه بخواهند و محکمه کنید، یا اکنون که کرده‌اید، باید رأی به کشتنش دهید؛ چه اگر آزادش کنید، فرزندان شما بیش از پیش سر در پی او خواهند نهاد و کاملاً فاسد خواهند شد».<sup>۸۱</sup>

حال باید دید که سقراط چرا خود را به خرمگس همانند کرد و چه شباهت‌هایی با این حشره داشت. به نظر می‌رسد که خرمگس چهار ویژگی اصلی دارد: ناخواندگی، سماجت، نیش زدن و برآشتن آرامش و خواب دیگران.<sup>۸۲</sup> با این صفات خرمگسان آشنازی داریم، و سقراط همه این صفات را در خود داشت: گفت و گو را بر مخاطبان تحمیل می‌کرد، سماجت به خرج می‌داد و با حمله حریف میدان را خالی نمی‌کرد، بانشان دادن کاستی‌های مخاطبان نیشی سهمناک در روحشان فرمی کرد و آنان را از خواب جزمی گرایی و خوش باشی بیرون می‌آورد.

سخن کوتاه اینکه سقراط خود را به حق خرمگس می‌خواند؛ زیرا برای گفت و گو با دیگران از آنان اجازه نمی‌گرفت، بلکه خود را تحمیل می‌کرد و آنان را در موارد بسیار، ناخواسته به بحث می‌کشاند. همچنین در کار خود سماجتی داشت که شاخص

دیگران می‌زیستند و در روشنای روز سرفت ادبی می‌کردند و می‌پنداشتند که جامعه خواب‌زده علمی متوجه کارشان نخواهد شد و ادعا می‌کردند که «بلغب نادرشکاری» کرده‌اند، لیکن نیش ناقدان این مجله از جایی که انتظار نداشتند، وجود جامعه علمی را می‌گزید و آنان را به مقابله با چنین ستم کهنه بر می‌انگیخت. گاه کسانی بی‌داشتن توانایی لازم کتابی ترجمه می‌کردند و به این ترتیب، تصور نادرست و مخدوشی از مضامین آن کتاب به دست می‌دادند و به نویسنده ستم روا می‌داشتند، غافل از آنکه مدتی بعد ناقد گمنامی، بی‌ددغده عواقب رایج و یا نگران شهرت ناحق آن مترجم مدعی، با نقدی استوار کاستی روشی اوراباز خواهد نمود. وزان پس اوراباه احتیاط و ادار خواهد کرد. وجود چنین نقدهای در این مجله، مایه اصلی پایندگی و سرزندگی آن شده است. اگر کسی مانند نگارنده این سطور، هنوز این مجله را می‌خواند و یا گاهی در آن مطلبی می‌نویسد، به دلیل بودن همین نقدها است. این نقدها، به سبک ادب آموزی لقمان، به مامی گوید که در عرصه نگارش دینی چه نباید کرد و این بسیار آموزنده است. کسی مانند من هنگام به دست گرفتن شماره‌های تازه این مجله نخست، بر آن می‌شود تا ببیند که تازه‌ترین نقد آن چیست و کدام کتاب نقد شده است.

سخن کوتاه کنم: این مجله در مسیر دشوار تحقیق دینی، چونان چراگی است که، متواضعانه بگوییم، با کورسوی مداول خود به کسانی که هنوز به بهبود فرهنگ دینی این مرزو بوم امیدوارند و هیچ ناکامی آنان را به درماندگی نکشانده است، راه رانشان می‌دهد و از کرج راهه‌ها باز می‌دارد. داوری درباره درستی یا نادرستی این نقدهاین به عهده نویسنده است، نه خود متقد؛ این جامعه علمی است که با اقبال یا ادب اخود داوری خواهد کرد و بدین ترتیب، هشیاری لازم را که بنیاد کار علمی و تواضع اخلاقی که یاور پژوهش است، در نهاد وجودان اخلاقی نویسنده‌گان استوار خواهد ساخت. چنین باد!



86. Human Nature and Conduct, John Dewey New York, Dover Publication, 2002, 300.

۸۷. منتقد دشمن نیست، عمران صلاحی، آفتاب، چهارشنبه، ۱۱/۱۳۸۲، ص ۱۲.

۸۸. آرتو، تهرمان رمان خرمگس، مقالات انتقادی خود را به نام خرمگس امضامی کرد، خرمگس، ص ۸۱.

۸۹. درباره این ادعاهای اشکالاتی که می‌توان بر آن وارد کرد و پاسخ‌های نگارنده، ر. ک: اخلاق نقد، سیدحسن اسلامی، قم، نشر معارف، ۱۳۸۳.

خيالی را مطرح می‌کند و این تعارض به تعبیر جان دیوی: «خرمگس تفکر است». <sup>۸۶</sup> اندیشه مارامی گزد، از کرختی آن پیشگیری می‌کند و مارابه تأمل و بازاندیشی در یافته همان بر می‌انگیزد. کاری که ناقد انجام می‌دهد، انگشت نهادن بر نقش‌ها و با پرسش‌های خوبیش آرامش جاها لانه را بر هم زدن است. ناقد، تنها باید به حق و حقیقت متعهد و هدفش از نقد نیز تحری حقیقت باشد. به تعبیر مرحوم صلاحی: «نقدرفاقتی، نقد مشارکتی و نقد شرکت سه‌مامی»<sup>۸۷</sup>، نقد نیست؛ مذاهنه و حقیقت پوشی است. ناقد اگر می‌خواهد پاسدار میراث سقراطی باشد، باید مانند او رفتار کند و از خشم این و آن نهارسد و پیش از آنکه حریف او را با تعابیر گزنده‌ای چون خرمگس تحقیر کند، خود این تعبیر را پیش کشد.<sup>۸۸</sup>

ناقدی که سماجت نداشته باشد، زود از میدان رانده خواهد شد. ناقدی که فحش خورش ملس نباشد، به درد این عرصه نمی‌خورد. ناقدی که به اثر نیش نزند، کمکی به مؤلف نمی‌کند و به رشد علمی او مددی نمی‌رساند و ناقدی که از خواب بر زینگزید، به وظیفه واقعی خود عمل نکرده است.<sup>۸۹</sup>

#### درباره آینه پژوهش

حدود شانزده سال پیش مجله آینه پژوهش با هدف بازشناسی و ارزیابی انتقادی میراث مکتب اسلامی شکل گرفت. در آن هنگام این سنت ناپسند حاکم بود که برخی از نویسنده‌گان بدون رعایت ادب نگارش و یا داشتن شرایط متعارف این حوزه، قلم به دست بگیرند و بپروا صفحه را به هر چه بخواهند، بی‌لایند و نام تأليف و تصنیف بر کار خود بگذارند. از سوی دیگر بودند نویسنده‌گانی که به برغم برخورداری از صلاحیت نگاشتن و با وجود داشتن آثاری ارزش‌نده، ناشناخته بودند و یارای مواجهه با آشفته بازار نگارش را نداشتند و جامعه علمی آنان را آن گونه که باید نمی‌شناخت.

سخن کوتاه، اینکه بازاری بود که خZF از صحف بازشناسی نبود. گردانندگان این مجله با هدف پاسداری از حریم فرهنگ دینی و به قصد مقابله عالمانه با فرهنگ بدنشی، تحریف، سرفقت معنوی و قدرناشناصی، مجله‌ای با هدف «نقدهای کتاب» و اطلاع رسانی در حوزه فرهنگ دینی بنیاد گذاشتند. هدفی که این مجله دنبال می‌کرد، چندان متعارف و مقبول نبود و راه درشتانک می‌نمود. نقدهای روشنمندانه و گاه رنگانده و تند این مجله، نویسنده‌گان یا مدعیان این پیشه را رنجاند، گاه برخی از آنان را از ادامه این حرفه بازداشت و قلم را از کفشاون بود و کسانی نیز خشم آلوه باین نقدها پاسخ‌هایی نوشته‌اند که در آن درج شدو تلغی هایی پدید آمد. کسانی بودند که به نام قلم از دست رنج

